

نیچه و ایران¹

داریوش آشوری

فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) را فیلسوف فرهنگ نامیده اند، زیرا درگیری اصلی اندیشه‌ی او با پیدایش و پرورش و دگرگونی‌های تاریخی فرهنگ‌های بشری ست، به‌ویژه نظام‌های اخلاقی‌شان. تحلیل‌های باریک‌بینانه‌ی درخشان او از فرهنگ‌های باستانی، قرون وسطایی، و مدرن اروپا، و دیدگاه‌های سنجشگرانه‌ی او نسبت به آن‌ها گواه دانشوری درخشان او و چالاکی اندیشه‌ی او به عنوان فیلسوف تاریخ و فرهنگ است. اگرچه چشم نیچه دوخته به تاریخ و فرهنگ اروپا ست و دانشوری او در اساس در این زمینه است، اما از فرهنگ‌های باستانی آسیایی، به‌ویژه چین و هند و ایران، نیز بی‌خبر نیست و به آن‌ها فراوان اشاره دارد، به‌ویژه در مقام همسنجی فرهنگ‌ها. او بارها از 'خرد' آسیایی در برابر عقل‌باوری مدرن ستایش می‌کند.²

نیچه دانشجوی درخشان فیلولوژی کلاسیک (زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های باستانی یونانی و لاتینی) بود و پیش از پایان دوره‌ی دکتری در این رشته به استادی این رشته در دانشگاه بازل گماشته شد. دانش پنهان او در زمینه‌ی زبان‌ها، تاریخ، و فرهنگ یونانی و رومی در بحث‌های فراوانی که در باره‌ی آن‌ها می‌کند آشکار است و نیز در اشاره‌های بی‌شماری که در سراسر نوشته‌های خود به آن‌ها دارد. او دست کم دو کتاب جداگانه در باره‌ی فرهنگ و فلسفه‌ی یونانی دارد، یکی *زایش تراژدی*³ و دیگری *فلسفه در روزگار تراژیک یونانیان*⁴، که هر دو از نخستین کتاب‌های او هستند. آشنایی دانشورانه‌ی او با تاریخ و فرهنگ یونان و روم، و مطالعه‌ی آثار تاریخی بازمانده از آنان، سبب آشنایی وی با تاریخ و فرهنگ ایران باستان نیز بود. زیرا ایرانیان، به عنوان یک قدرت عظیم آسیایی، نخست با دولت‌شهرهای یونانی و سپس با امپراتوری روم درگیری دایمی داشتند در مجموعه‌ی نوشته‌های او، شامل پاره‌نوشته‌ها و یادداشت‌های بازمانده⁵ در دفترهای او، که حجم کلانی از کل نوشته‌های او را شامل می‌شود، از ایرانیان باستان فراوان یاد می‌کند. دل‌بستگی نیچه به ایران و ستایش فرهنگ باستانی آن را در گزینش نام زرتشت به عنوان پیام‌آور فلسفه‌ی خود می‌توان دید و نیز نهادن نام وی بر کتابی که آن را مهم‌ترین

¹ اصل این مقاله به زبان انگلیسی، با عنوان Nietzsche and Persia برای *Encyclopedia Iranica* نوشته شده است. منبع اصلی این مقاله مجموعه‌ی آثار نیچه به شرح زیر است. در ارجاع‌های بعدی از آن با سرنویس SW یاد می‌کنیم:

Friedrich Nietzsche, *Sämtliche Werke*, herausgegeben von G. Colli und M. Montinari, Kritische Studienausgabe, 15 Bänden, München 1999.

² نک: "Gesamtregister": Asien, asiatisch in SW.

³ *Die Geburt der Tragödie*

⁴ *Die Philosophie im tragischen Zeitalter der Griechen*

⁵ Nachgelassene Fragmente

اثر خود می‌شمرد، یعنی چنین گفت زرتشت.⁶ نیچه توجه خاصی به تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی نشان نمی‌دهد، اگرچه گاهی نامی از مسلمانان می‌برد و دست کم یک بار از حشاشون با ستایش یاد می‌کند.⁷ در یادداشت‌های او یک‌بار نامی از سعدی دیده می‌شود با نقل نکته‌پردازی‌ای از او؛ اما نام حافظ را چندین بار می‌برد و در باره‌ی شعر و ذهنیت او سخن می‌گوید.

دید نیچه نسبت به ایران باستان

در مجموعه‌ی نوشته‌های نیچه دو بار از ایران (Persien) نام برده می‌شود و چندین بار از ایرانی (persisch) و یکبار هم از پیش‌ایرانی (vorpersisch)،⁸ که اشاره‌هایی هستند به روابط دولت‌شهرهای یونانی با امپراتوری ایران و گاه تحلیلی از آن. توجه او، پیش از هر چیز، به پی‌آمدهای جنگ‌های ایران و یونان⁹ و اثر ژرف آن بر دنیای یونانی است، که به 'جنگ پلوپونزی' میان دولت‌شهرهای آتن و اسپارت، با شرکت دیگر دولت‌شهرها، می‌انجامد. این جنگ تمامی یونان را به مدت پنجاه سال درگیر می‌کند و ویرانی بسیار به بار می‌آورد.¹⁰ افزون بر این‌ها، بیست و هشت بار از ایرانیان (die Perser) نام می‌برد و در برخی از پاره‌نوشته‌های (Fragmente) او می‌توان نگره‌ی او را نسبت به ایرانیان باستان و فرهنگ‌شان به روشنی یافت. وی، به‌ویژه، ستایشگر چیرگی ایرانیان در تیراندازی و سوارکاری و جنگاوری و نیز حالت سروری و قدرت‌خواهی‌شان است؛ و نیز پافشاری‌شان بر فضیلت راستگویی.¹¹ این‌ها کردارها و ارزش‌هایی است که وی شایسته‌ی زندگانی والامنشانه‌ی انسانی می‌داند. اما، بالاترین درجه‌ی توجه خود به ایرانیان و بزرگداشت آنان را آن جا نشان می‌دهد که از زمان‌باوری ایرانیان سخن می‌گوید؛ باوری که به دیدگاه او نسبت به زمان و 'بازگشت جاودانه'ی آن همانند است. این دیدگاه در برابر آن دید متافیزیکی یونانی قرار می‌گیرد که با افلاطون هستی‌زبرزمانی 'حقیقی' را در برابر هستی 'مجازی' گذرا یا زمانمند قرار می‌دهد: 'من می‌باید به یک ایرانی، به زرتشت، ادای احترام کنم. ایرانیان نخستین کسانی بودند که به تاریخ در تمامیت آن اندیشیدند.' در دنبال آن نیچه در این پاره‌نوشته به هزاره‌ها در باورهای دینی ایرانی باستان اشاره دارد و می‌افزاید، '[ایرانیان تاریخ را] همچون زنجیره‌ای از فرایندها [اندیشیدند]، هر حلقه به دست پیامبری. هر پیامبر هزاره (hazar)ی خود را دارد؛ پادشاهی هزارساله‌ی خود را.¹² در چنین گفت زرتشت از 'هزاره‌ی بزرگ (grosser Hazar) پادشاهی زرتشت' سخن می‌گوید، 'پادشاهی بزرگ دوردست انسان، پادشاهی هزارساله‌ی زرتشت.'¹³

⁶ Also Sprach Zarathustra

⁷ نک: تبارشناسی/اخلاق، ترجمه‌ی داریوش آشوری، جستار سوم، پاره‌ی ۲۴.

⁸ SW 1/792, 5/353.

⁹ جنگ‌های ایران و یونان لشکرکشی پادشاهان هخامنشی، داریوش و خشایارشا، به خاک یونان و دنباله‌های آن بود که پنجاه سال طول کشید (۴۹۲-۴۴۹ ق.م). در این جنگ‌ها یونانیان با برقراری اتحاد میان دولت‌شهرها و ایستادگی جنگاورانه توانستند سپاه گران ایران را در خشکی و دریا شکست دهند و از خاک خود برانند.

¹⁰ در باره‌ی این جنگ‌ها یک سند درخشان تاریخی بازمانده است. نک: توکودیدس، تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی (تهران ۱۳۷۷).

¹¹ نک: چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، بخش یکم، 'در باره‌ی هزار و یک غایت'؛ و نیز SW 7/785.

¹² SW 11/53.

¹³ زرتشت، همان، بخش چهارم، 'ایثار انگبین'.

در پاره‌نوشته‌ای در میان آثار منتشر شده پس از مرگاش، از یک فرصت از دست رفته‌ی تاریخی دریغ می‌خورد که چرا به جای رومیان ایرانیان بر یونان چیره نشدند: 'به جای این رومیان، چه خوب بود که ایرانیان سرور (Herr) یونانیان می‌شدند.¹⁴ این یادداشت کوتاه را می‌توان این گونه تفسیر کرد که نیچه این جا نیز گرایش خود به جهان‌بینی زمان‌باور ایرانیان در برابر متافیزیک یونانی نشان می‌دهد. زیرا با فرمانروایی رومیان بر یونان، فرهنگ یونانی و متافیزیک فلسفی آن بر فضای روم چیره شد و راه را برای ظهور مسیحیت و نگرش آخرت‌اندیش و زمان‌گریز و دید هیچ‌انگارانه‌ی آن نسبت به زندگانی زمینی گشود. نیچه بر آن است که مسیحیت، در مقام دین 'مسکینان'، زندگانی گذرای زمینی را به نام 'پادشاهی جاودانه‌ی آسمان' رد می‌کند و بدین سان نگرش مثبت یا 'آری‌گوی' به زندگی را بدل به نگرش منفی می‌کند. حال آن که فرمانروایی ایرانیان بر یونان، با نگرش مثبت‌شان به زندگی و زمان، می‌توانست روند این جریان را دگر کند و از یک رویداد شوم در تاریخ پیشگیری کند.

زرتشت ایرانی و زرتشت نیچه

نیچه در نخستین نوشته‌های اش نام آشنای Zoroaster را به کار می‌برد که از ریشه‌ی یونانی ست و در زبان‌های اروپایی به کار می‌رود. Zoroaster نخستین بار در یادداشت‌های ۱۸۷۰-۷۱ دیده می‌شود؛ یک دهه پیش از نوشتن چنین گفت زرتشت. در این یادداشت، چه‌بسا با لحنی دریغ‌آمیز، می‌گوید که، 'اگر داریوش شکست نخورده بود، دین زرتشت بر یونان فرمان‌روا شده بود.¹⁵ همچنین در رساله‌ای از این دوران، که پس از مرگ او به چاپ رسیده، به داستان شاگردی هراکلیتوس نزد زرتشت (Zoroaster) اشاره می‌کند.¹⁶ نام زرتشت به صورت ایرانی باستانی‌اش، یعنی Zarathustra، نخستین بار در کتاب دانش‌شاد،¹⁷ (پاره‌نویس ۳۴۲) پدیدار می‌شود که در ۱۸۸۲ انتشار یافته است. نیچه نخستین پاره‌ی 'پیش‌گفتار زرتشت'، یا نیایش او در برابر خورشید، از کتاب چنین گفت زرتشت، را این جا گنجانده است. این پاره در سال پس از آن در نشر بخش یکم از چهار بخش چنین گفت زرتشت در جای اصلی خود قرار می‌گیرد.

جای آن است که بپرسیم نیچه چرا نام آشنای Zoroaster را رها کرد و به صورت ایرانی باستانی آن روی آورد، یعنی Zarathustra، صورتی که چه‌بسا جز فیلولوگ‌های سررشته‌دار از زبان‌های باستانی هندو-ایرانی کسی با آن آشنا نبود؟ او خود در این باره توضیحی نمی‌دهد، ولی دلیل آن، به گمان من، می‌تواند این باشد که نیچه می‌خواهد نه با زرتشت شناخته شده در اروپا از راه یونان، که با زرتشت اصلی در سرآغاز تاریخ از در هم‌سخنی درآید. و چنان که خود می‌گوید، با این هم‌سخنی می‌خواهد هم به اندیشه‌گر بزرگ آغازین ادای احترام کند و هم بزرگترین 'خطای' او را به او یادآور شود و از زبان او این خطای بزرگ آغازین تاریخ بشر را درست گرداند. خطای اصلی زرتشت— و تمامی دین‌آوران و فیلسوفان بزرگ که بنیاد تاریخ اندیشه‌ی بشری را تا به امروز گذاشته اند— این است که هستی را بر بنیاد ارزش‌ها، بر بنیاد اخلاق، بر بنیاد نیک و بد، تفسیر کرده اند. زرتشت، پیامبر ایرانی،

¹⁴ SW 8/65. (تکیه بر واژه‌ها از نیچه است.)

¹⁵ SW 7/106

¹⁶ Die Philosophie im tragischen Zeitalter der Griechen, SW 1/806.

و ترجمه‌ی فارسی آن: فریدریش نیچه، فلسفه در عصر تراژیک یونانیان، ترجمه‌ی مجید شریف (تهران ۱۳۷۸)، ص ۵۱.

¹⁷ Die fröhliche Wissenschaft

در سپیده دم تاریخ بشری، هستی را پهنه‌ی جنگ نیک و بد دانسته است که در دو چهره‌ی ایزدی همستیز، یعنی اهورا و اهریمن، نمایان می‌شود. این تفسیر پیشاهنگ تفسیر مسیحی‌ای است که هستی را پهنه‌ی 'گناه و کیفر جاودانه' می‌شمارد و یا تفسیر سقراطی و افلاطونی‌ای که مثال 'نیکی' را، در مقام والاترین ارزش، بر تارک هستی می‌نشانند. نیچه در برابر این اخلاق‌باوری (Moralism) اخلاق‌ناباوری (Immoralism) خود را می‌نشانند که هستی را در ذات خود فارغ از ارزش‌های بشری می‌داند و بر آن است که 'بی‌گناهی' نخستین آن را به آن بازگرداند.¹⁸ بدین سان است که هستی‌شناسی اخلاق‌باورانه‌ی زرتشت اصلی، که در سرآغاز تاریخ به میدان آمده و ذهنیت و فرهنگ بشری را شکل داده، در برابر هستی‌شناسی اخلاق‌ناباور زرتشت نیچه قرار می‌گیرد که در پایان این تاریخ، در روزگار برآمدن 'واپسین انسان'¹⁹ ندای گذار از انسان به ابرانسان را سر می‌دهد. ابرانسان انسانی است بر 'انسانیت' خود چیره شده و به بی‌گناهی نخستین بازگشته؛ انسانی که می‌تواند بر 'انسانیت' اخلاقی خود، و همه‌ی 'ثرش‌رویی و سختگیری و خشکی' آن، خنده زند. ابرانسان انسانی است 'خندان' که هستی را از همه‌ی رنگ‌ها و نیرنگ‌های بشری (و بس بسیار بشری) آزاد می‌کند و آن را، با اراده‌ی از 'کین‌توزی' رها شده‌ی خویش، چنان که هست، می‌پذیرد و به زندگانی 'آری' می‌گوید.

بدین سان، اخلاق‌ناباوری زرتشت نیچه درست پادشین یا نقطه‌ی مقابل اخلاق‌باوری زرتشت اصلی است. نیچه در کتاب 'نیک، مرد!' که در آن به شرح زندگانی روشن‌فکرانه و تحلیل کوتاهی از آثار خویش می‌پردازد، دلیل‌گزینش نام زرتشت را برای گزارش فلسفه‌ی خویش بازمی‌گوید:

هرگز از من نپرسیده اند، اما می‌بایست می‌پرسیدند که معنای نام زرتشت در دهان من چی‌ست؛ در دهان نخستین اخلاق‌ناباور: معنای آن درست ضد آن چیزی است که مایه‌ی بی‌همتایی شگرف این ایرانی (Perser) در تاریخ است. زرتشت بود که نبرد نیک و بد را چرخ گردان دستگاه هستی انگاشت. ترجمانی اخلاق به مابعدالطبیعه، در مقام نیروی گرداننده، علت، غایت به ذات خویش، کار/او‌ست. این پرسش، اما، در جا پاسخی در بُن خویش در بر داشت. زرتشت بود که این شوم‌ترین خطا را پدید آورد، خطای اخلاق را: پس او می‌باید همچنین نخستین کسی باشد که به این خطا پی می‌برد. او نه تنها از هر اندیشه‌گر دیگر در این باب تجربه‌ی درازتر و بیشتری دارد که — تمامی تاریخ ردّ تجربی اصل [وجود] به اصطلاح 'نظم اخلاقی جهانی' است — بالاتر از آن این است که زرتشت راستگوتر از هر اندیشه‌گر دیگر است. آموزه‌ی او، و تنها آموزه‌ی او، ست که راستگویی را در مقام والاترین فضیلت می‌نشانند — برخلاف ترسویی آرمان‌خواهان و گریزشان از برابر واقعیت. زرتشت به اندازه‌ی تمام اندیشه‌گران دیگر دلآوری دارد. راست گفتن و نیک تیر/نداختن، این فضیلت ایرانی ست. — فهمیدند چه می‌گوییم؟ ... از خویش برگزشتن اخلاق از سر راستگویی، از خویش برگزشتن اهل اخلاق و به ضدّ خویش بدل شدن — به من — این است معنای نام زرتشت در دهان من.²⁰

روایت سنتی زرتشتی حکایت می‌کند که زرتشت در سی سالگی به کوهستان رفت و ده سال در آن جا به اندیشه پرداخت و سپس در مقام پیام‌آور از جانب ایزد نیکی، اهورامزدا، به سوی مردمان آمد تا آنان را از گردش چرخ

¹⁸ نک: زرتشت، همان، بخش دوم، 'در باره‌ی نجات' و جاهای دیگر.

¹⁹ نک: زرتشت، همان، پیشگفتار ۵.

²⁰ *Ecce Homo*, SW 6/367.

هستی بر محور جنگِ نیکی و بدی آگاه کند و آنان را به گرفتنِ جانبِ نیکی برانگیزد. اما زرتشتِ دوّمین پیامی درستِ ضدّ این دارد و نه تنها هستی را گردنده بر محور نیک و بد نمی‌داند، که آن را صحنه‌ی رقص و بازی‌ای آزاد از هر قیدِ اخلاقیِ ماوراءِ طبیعی می‌داند. اگر زرتشتِ نخستین، در سرآغازِ تاریخِ گشوده شدنِ افقِ روحانی به روی بشر، از هم‌سخنی با خدا و پیام‌آوری از جانبِ او به سوی انسان‌ها بازمی‌گردد و کتابِ 'آسمانی' می‌آورد، زرتشتِ دوّمین در پایانِ این تاریخِ روحانی پدیدار می‌شود و تکان‌دهنده‌ترین و همچنین رهاننده‌ترین پیام را با خود دارد: خدا مرده است! با این پیام او پایانِ امکانِ تفسیرِ اخلاقی و غایت‌باورانه‌ی هستی و تاریخِ روحانی و ماوراء‌الطبیعه‌ی بنیادین آن را اعلام می‌کند و امکانِ تاریخِ دیگری را برای بشر بشارت می‌دهد. پیام او این است: 'به زمین وفادار باشید و باور ندارید آنانی را که با شما از امیدهایِ ابرزمینی سخن می‌گویند.'²¹

نیچه، سعدی، و حافظ

نامِ سعدی و حافظ گویا تنها نام‌هایی باشند که از ایرانِ دوره‌ی اسلامی در نوشته‌هایِ نیچه آمده است. در مجموعه‌ی آثارِ نیچه در پاره‌یادداشتی یک نکته‌پردازی از سعدی نقل شده که ترجمه‌ی آن چنین است: 'سعدی از خردمندی پرسید که این همه [حکمت] را از که آموختی؟ گفت، از نابینایان که پای از جای بر نمی‌دارند مگر آن که نخست زمین زیر پای‌شان را با عصا بیازمایند.'²² این نکته‌ای است که سعدی از زبانِ لقمان- نمادِ افسانه‌ایِ خردمندی در ادبیاتِ عربی و فارسی- در دیباچه‌ی گلستان می‌گوید: 'لقمان را گفتند، حکمت از که آموختی؟ گفت، از نابینایان که تا جای نبینند پای ننهند.'²³ نیچه از این نکته‌پردازی هیچ تفسیری نکرده است، اما، بر اساس فلسفه‌ی نیچه، می‌توان گفت که این سخن نمودار خردمندی‌ای پرواگر و آهسته‌رو است؛ خردمندیِ 'نابینایان'، که خردمندیِ نیچه‌ای درست رویارویِ آن می‌ایستد، یعنی خردمندیِ بینای بی‌باکی که 'آری' گویان می‌شتابد و خود را به دلِ زندگی و خطرهایِ آن می‌افکند، و از 'شتافتن لذّتی شیطانی' می‌برد.'²⁴

اما نیچه یکی از نمونه‌هایِ عالیِ خردمندیِ بینایِ 'دیونوسوسی' خود را در حافظ می‌یابد نامِ حافظ ده بار در مجموعه‌ی آثارِ وی آمده است. بی‌گمان، دل‌بستگیِ گوته به حافظ و ستایشی که در دیوانِ غربی-و-شرقی²⁵ از حافظ و حکمتِ 'شرقی' او کرده، در توجّهِ نیچه به حافظِ نقشی اساسی داشته است. در نوشته‌هایِ نیچه نامِ حافظ

²¹ چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، چاپ پانزدهم، ص ۲۲.

²² SW 9/606.

²³ ویراستاران نوشته‌هایِ نیچه نوشته اند که نمی‌دانیم نیچه این نکته‌پردازی را از کجا نقل کرده است (SW 14/650). اما حدس من این است که وی می‌تواند آن را از نوشته‌هایِ رالف والدو امرسون (R. W. Emerson)، نویسنده‌ی نامدار و فیلسوفِ امریکایی، گرفته باشد. نیچه نوشته‌هایِ باریک‌بینانه و طنزآمیز و گزین‌گویانه‌ی امرسون را بسیار دوست می‌داشت (نک: نیچه، غروب بت‌ها، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۱۱۰-۱۱۱) و امرسون نیز سعدی و حافظ را، از راه ترجمه‌هایِ آلمانی و انگلیسیِ آثارشان، می‌شناخت و بسیار دوست می‌داشت و بسیار از ایشان یاد کرده است.

²⁴ نک: زرتشت، همان، ص ۲۰۳ و جاهای دیگر.

²⁵ West-östliches Divan

در بیشتر موارد در کنار نام گوته می‌آید و نیچه هر دو را به عنوان قله‌های خردمندی ژرف می‌ستاید.²⁶ حافظ نزد او نماینده‌ی آن آزاده‌جانی شرقی ست که با وجد دیونوسوسی، با نگاهی تراژیک، زندگی را با شور سرشار می‌ستاید، به لذت‌های آن روی می‌کند و، در همان حال، به خطرهای آن نیز پشت نمی‌کند (بلائی کز حبیب آید، هزاراش مرحبا گفتیم!) این‌ها، از دید نیچه، ویژگی‌های رویکرد مثبت و دلیرانه، یا رویکرد 'تراژیک'، به زندگی ست.

در میان پاره‌نوشته‌های بازمانده از نیچه، از جمله شعری خطاب به حافظ هست: 'به حافظ. پرسش یک آبنوش'.²⁷

آن می‌خانه که تو از بهر خویش بنا کرده ای
گنج‌اتر از هر خانه‌ای ست،
می‌ای که تو در آن پرورده ای
همه‌عالم آن را در کشیدن نتواند.
آن پرنده‌ای که [نام‌اش] روزگاری ققنوس بود،
در خانه میهمان تو ست،
آن موشی که کوه زاد،
همانا—خود تو ای!
همه و هیچ تو ای، می و می‌خانه تو ای،
ققنوس تو ای، کوه تو ای، موش تو ای،
تو که هماره در خود فرومی‌ریزی و
هماره از خود پر می‌کشی—
ژرف‌ترین فرورفتگی بلندی‌ها تو ای،
روشن‌ترین روشنی ژرفاها تو ای،
مستی مستانه‌ترین مستی‌ها تو ای
—تورا، تورا— با شراب چه کار؟

²⁶ از جمله، نک: فراسوی نیک و بد، ترجمه‌ی د. آشوری (تهران ۱۳۶۲)، ص ۱۴۹؛ تبارشناسی/اخلاق، ترجمه‌ی د. آشوری (تهران ۱۳۷۷)، ص ۱۲۷.

²⁷ 'An Hafis. Frage eines Wassertrinkers', SW 11/316.

نیچه به دلیل بیماری گوارشی‌اش هرگز شراب نمی‌نوشید و در کل از نوشابه‌های الکلی بیزار بود و آبجو را مایه‌ی فساد ذهن آلمانی می‌دانست (نک: غروب بت‌ها، همان، ص ۸۵). به همین دلیل، خود را در عنوان این شعر 'آبنوش' می‌نامد و نیز زرتشت خود را 'آبنوش مادرزاد'، زرتشت، همان، 'شام خداوند'، بخش چهارم.